

## عمد یا غیر عمد بودن جنایت ناشی از سرایت

محبوبه حسنی ابوالحسن کلایی\* / محمد محسنی دهکلانی\*\*

### چکیده

اگر جانی قصد ایراد جنایت بر محلی را داشته لکن به هر دلیلی، جنایت اول به سایر اعضاء سرایت کرده و موجب نقص عضوی دیگر و یا زوال منفعت آن عضو و یا حتی باعث ازهاق نفس گردد سؤالی که قابلیت پرسش را دارد این است که جنایت ناشی از سرایت (جنایت دوم) از نظر عمدی یا غیر عمدی بودن چه حکمی خواهد داشت؟

در پاسخ به مسأله فوق باید گفت که مشهور فقها به نحو مطلق، قائل به عمدی بودن چنین جنایتی شده اند. نویسندگان با بررسی موضوع و با تدقیق در ادله مسأله و در چارچوب ضوابط اعتباری، جنایت اخیر را علی القاعده شبه عمد می دانند و موردی را که جانی قصد سرایت داشته بوده و یا فعل وی در جنایت اول غالباً سرایت کننده باشد، از این قاعده استثنا نموده و تنها در این دو فرض اخیر، به عمدی بودن جنایت قائل شده اند. این قول علاوه بر آن که مستظهر به ادله می باشد، برخی از فقیهان را با خود موافق یافته است.

**کلیدواژه:** سرایت جنایت، جرح، قتل عمد

---

\* کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران

\*\* دانشیار دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) mmdehkalany@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۲/۲۷ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۱۱/۲۱

## ۱- طرح مسأله

شکی نیست که از منظر فقهی اگر فردی بر دیگری جنایتی وارد سازد و این جنایت سرایت یافته و سبب آسیب دیدن عضوی دیگر یا زوال منفعت و یا فوت مجنی<sup>۱</sup> علیه گردد، فرد جانی علاوه بر جنایت اولیه، در سرایت به وجود آمده نیز مسئول و مستوجب کیفر است. آن چه در این جستار محلّ تأمل و درنگ قرار گرفته این پرسش است که نوع ضمان جانی در تسری جنایت عمدی چیست؟ آیا جانی در سرایت جنایت خود نیز مانند جنایت اولیه مستحقّ قصاص است یا این که ضمان او در سرایت جنایت از نوع ضمان مالی است و از آنجا که استحقاق قصاص و یا دیه (ضمان مالی) از نتایج و آثار عمدی و غیر عمدی دانستن جنایت دوم است لذا سؤال فوق به گونه ای دیگر قابلیت طرح می یابد و آن این که فارغ از جنایت اول در فرض تسری، جانی در جنایت دوم عامد است یا غیر عامد؟

## ۲- معنای لغوی و اصطلاحی سرایت

سرایت، از «سری» به معنی سیر کردن شبانه (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۹۱/۷) گرفته شده و اسم مصدر است. در لغت به معنای اشاعه، انتقال، نفوذ و واگیری (خداپرستی، ۱۳۷۶: ۲۳۶) و اثر کردن چیزی در چیزی (دهخدا، ۱۳۴۵: ۴۱۰) می باشد.

در کارکرد اصطلاحی، اینگونه تعبیر گشته است که «مراد از سرایت در جنایت این است که جنایت بر عضوی به آسیب رساندن یا بریدن موجب آسیب دیدن یا قطع عضوی دیگر و یا منجر به مرگ آسیب دیده گردد» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۸: ۴۲۵) با این وجود، مقنن در قانون مجازات اسلامی تعریفی از تسری جنایت ارائه نداده است. این مسأله چه بسا نشان از آن باشد که مفهوم سرایت، از جمله مفاهیم روشن و بدیهی بوده که نیاز به تعریف نداشته و مانند برخی دیگر از مفاهیم، به وضوح عرفی آن احاله

شده است؛ یعنی آن چه را که عرف مصداق سرایت بدانند احکام تسری بر آن بار خواهد شد.

### ۳- کلمات و مواضع فقها

بر خلاف باور عمومی که در کتب مرسوم فقهی انعکاس یافته است و اقوال و مواضع فقهای امامیه را به دو دسته تقسیم نموده اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲؛ خوئی، ۱۴۲۲: ۷/۴۲) به نظر می رسد این دیدگاه ها ضمن چهار موضع قابل بررسی است:

**دیدگاه اول:** برخی از فقها اصلاً متعرض این قضیه نگشته اند. به نظر می رسد این گروه از فقهای امامیه یا توجه و عنایتی به مسأله نداشته، و یا در مواجهه با مسأله تسری بعد از واکاوی ادله آن به موضع اطمینان بخشی از جهت افتاء دست نیافته اند. بزرگانی چون ابن عقیل عمانی، شریف مرتضی، کاشف الغطاء سخنی در این مسأله و مسائل مربوط به آن نرانده اند و ابوالصلاح حلبی (حلبی، ۱۴۰۳: ۳۸۸) نیز تنها در یک فرع دخیل در تسری به نام جواز قصاص قبل از بهبودی و فقیهی چون کیدری در فرع تداخل و عدم تداخل قصاص و دیه در فرض سرایت و عدم ضمان سرایت قصاص اعضاء (کیدری، ۱۴۱۶: ۴۹۴-۵) به اظهار نظر پرداخته اند.

ناگفته پیداست که بیان جواز یا عدم جواز قصاص قبل از بهبودی و یا مسأله تداخل و عدم تداخل قصاص و دیه در فرض سرایت و نیز عدم ضمان قصاص گیرنده، سلباً و ایجاباً هیچ ملازمه ای با مسأله مورد بحث نداشته و تعرض به مسائل مذکور موجب نمی شود تا در مسأله تسری جنایت، ایشان را موافق یا مخالف با اقوال مشهور و غیر مشهور قرار داد.

**دیدگاه دوم:** مشهور فقهای امامیه بدون هیچ تفصیلی، به عمد بودن جنایت ناشی

از سرایت معتقد هستند:

صاحب جواهر این موضع را قول اتفاقی فقها بدون هیچ اختلاف نظری می داند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲). در کشف اللثام نیز این مطلب آورده شده است (اصفهانی،

۱۴۱۶: ۲۲/۱۱) لکن علامه مجلسی و آیت الله خوئی، حکم تعمیم در سرایت جنایت عمدی را به مشهور نسبت داده اند (اصفهانی، بی تا: ۶۹؛ خوئی، ۱۴۲۲: ۶/۴۲) با عنایت به وجود مخالف در مسأله، به نظر، انتساب اخیر مصاب به واقع می باشد. شیخ مفید (ره) در ارتباط با تسری جنایت می نویسد: «اگر انسانی دیگری را مجروح کند و جرح در جای غیر کشنده باشد و مجنی علیه مرخص شود و از جراحت بمیرد، به وضعیّت او توجه می شود؛ اگر مرض او ناشی از جرح بوده، بر جرح قصاص است» (بغدادی، ۱۴۱۳: ۷۶۲).

صاحب شرائع در مسأله تسری جنایت می نویسد: «سرایت ناشی از جنایت عمدی با تساوی شرایط موجب قصاص است. پس اگر شخصی دست کسی را عمداً ببرد و سرایت کند جرح کشته خواهد شد؛ همچنین است اگر انگشت او را با وسیله ای کشنده قطع کند و موجب سرایت شود» (محقق حلّی، ۱۴۰۸: ۱۸۲/۴).

چنان که از ظاهر عبارت محقق ملاحظه می شود، ایشان قصاص را منوط به قتاله بودن آلت دانسته اند، اما صاحب جواهر می نویسد: برای ما وجه تقیید یاد شده روشن نشد همان گونه که کرکی در حاشیه کتاب به آن اعتراف کرده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲) شهید ثانی نیز اینچنین می نگارد: حکم مصنف و غیر او (از سایر فقها) در خصوص این مسأله آن است که مطلقاً عمد محسوب می شود (عاملی، ۱۴۱۳: ۷۱/۱۵) حسینی شیرازی نیز در کتاب خود می نویسد: ظاهر این است که چنین قیدی زائد است (شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۳/۲).

یحیی بن سعید حلّی در مسأله تسری جنایت معتقد است: «اگر شخصی دیگری را مجروح سازد و مجروح جانی را عفو کند، سپس جنات سرایت یافته و موجب مرگ

معجروح شود، جانی پس از دریافت دیه جنایت معفو به قتل می رسد» (حلی، ۱۴۰۵: ۵۹۹).

شهید اول در بیان اسباب قتل عمد در ارتباط با تسری جنایت می نویسد: «اگر کسی جراحت عمدی بر کسی وارد کند و این جراحت سرایت کند و موجب مرگ مجنی<sup>۱</sup> - علیه شود» (عاملی، ۱۴۱۰: ۲۶۷).

علاوه بر ایشان، فقهای دیگری (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۱۳/۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۵۸۵/۳؛ اردبیلی، ۱۴۰۳: ۳۸۳/۱۳-۳۸۴؛ فخرالمحققین، ۱۴۲۸: ۵۶۲/۴؛ شمس الدین حلی، ۱۴۲۴: ۵۲۸/۲؛ احسایی، ۱۴۱۰: ۱۶۰) بر عمد بودن تسری جنایت عمدی بدون هیچ تفصیلی فتوی داده اند.

**دیدگاه سوم:** شماری دیگر از فقها پس از طرح مسأله و بیان حکم مشهور فقها این حکم را خالی از اشکال ندانسته اند؛ اگرچه تصریحی به اختیار قول غیر مشهور نیز ننموده اند.

شهید ثانی در کتاب مسالک الأفهام می آورد: «سرایت ناشی از جنایت عمدی موجب قصاص است در صورت تساوی؛ ظاهر گفته محقق این است که هرگاه اصل جنایت عمدی باشد بین این که آن جنایت عمدی غالباً موجب سرایت و مرگ شود یا نشود و نیز میان این که با آن جنایت، قصد قتل داشته یا نداشته است، تفاوتی وجود ندارد. علامه حلی نیز در قواعد و تحریر به این معنا تصریح کرده است، ولی تطبیق این اطلاق بر قاعده عمد سابق، خالی از اشکال نیست» (عاملی، ۱۴۱۳: ۷۵/۱۵).

---

۱- برخی از نویسندگان عبارت «إذا كان في الجرح تغرير بالنفس أو كان ممّا يبرأ فليس فيه قصاص وإن عمده، و يجب فيه الدية» را از کتاب الجامع للشرائع یحیی بن سعید حلی نقل و ضمن انتساب اشتباه آن به محقق حلی عبارت را اینگونه معنا می کنند: «هرگاه جراحت به نفس سرایت کند (و باعث مرگ شود) یا از نوعی باشد که (قبل از سرایت) بهبود یابد، قصاص در آن وجود ندارد هرچند جراحت عمدی باشد. ولی باید دیه مجنی<sup>۱</sup> علیه پرداخت گردد» (قیاسی، ۱۳۹۴: ۱۲۷) در حالی که روشن است که مضمون عبارت چنین است که هرگاه در قصاص بیم سرایت به نفس جانی باشد نمی توان قصاص نمود بلکه باید دیه گرفته شود.

صاحب کتاب کشف اللثام در مسأله تسری جنایت می نویسد: «اگر سرایت جنایت عمدی بر عضو، به نفس سرایت کند، به اتفاق فقها قصاص در نفس بر جانی ثابت است. اطلاق بیان فقها شامل هر جراحتی می شود - چه به با آن قصد قتل کرده باشد یا خیر؛ و چه غالباً سرایت کننده باشد یا خیر - پس اگر شخصی انگشت کسی را عمداً و نه به قصد قتل قطع نماید و به نفس سرایت کند جانی کشته می شود لکن در آن اشکال است» (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲۲/۱۱).

صاحب جواهر نیز در این مسأله، پس از تبیین کامل بحث و مطرح نمودن استدلالی به نفع مشهور می نویسد: «اگر چه انصاف آن است که مسأله خالی از اشکال نیست» (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲).

به نظر می رسد که اشکال مرتکز در ذهن این دسته از فقها به میزانی از قوت نبوده است که ایشان را به اختیار فتوا و نظری خلاف مشهور و یا حتی توقّف در مسأله وادارد.

**دیدگاه چهارم:** برخی دیگر از فقها با ردّ باور مشهور، عمدی بودن تسری جنایت عمدی را به طور مطلق نپذیرفته اند. ایشان تسری جنایت عمدی را در حالی که با قصد سرایت - سرایت به نفس و یا قصد سرایت به ما دون نفس - بوده باشد و یا حالتی که جنایت اولیه غالباً سرایت کننده باشد، عمدی تلقی کرده و به قصاص در این دو مورد ملتزم گشته اند.

لیکن حکم به تعمیم را در حالتی که جنایت عمدی واقع شده، از موارد غالباً سرایت کننده نباشد و نیز جانی از ایراد آن قصد سرایت و قتل را نداشته باشد، مورد اشکال دانسته و خلاف آن بر شبیه العمد بودن تسری این نوع از جنایت عمدی حکم کرده اند.

به نظر می رسد، آیت الله خوئی اولین فقیهی است که نه تنها بر رأی مشهور اشکال وارد نموده، بلکه بر خلاف ایشان فتوا داده اند. ایشان در مبانی تکمله المنهاج آورده

است: «اگر جانی عمداً جنایت کند و جنایت غالباً کشنده نباشد و جانی قصد قتل نداشته باشد و اتفاقاً به سبب سرایت جنایت مجنی علیه بمیرد ثبوت قصاص بین فقهای امامیه مشهور است؛ لکن خالی از اشکال نیست، بلکه قصاص نکردن بعید نیست، پس حکم قتل شبیه عمد بر او جاری می شود» (خوئی، ۱۴۲۲: ۷/۴۲). امام خمینی (ره) می نویسد: «اگر کسی مرتکب جنایت عمدی شود و سرایت کند و مجنی علیه بمیرد اگر جنایت غالباً سرایت کننده باشد، یا قصد جانی، مرگ مجنی علیه بوده و مجنی علیه به سرایت مرده باشد، این جنایت عمدی محسوب می شود؛ اما اگر جنایت غالباً سرایت کننده و کشنده نبوده و جانی قصد قتل نداشته باشد در آن اشکال است و قول نزدیک به صواب، عدم قصاص است و باید دیه قتل شبه عمد را بپردازد» (خمینی، بی تا: ۵۱۱/۲). محقق سبزواری نیز اینچنین آورده است: «اگر کسی جنایت عمدی بر دیگری وارد کند و جنایت سرایت کند، اگر غالباً کشنده بوده و یا جانی قصد قتل داشته باشد، در آن قصاص است زیرا علاوه بر اجماع، جنایت عمدی و قصد قتل صدق می کند؛ پس عمد بوده و در آن قصاص است و اگر هیچ کدام نباشد در آن دیه است زیرا عمد نیست، نه از نظر قصد، و نه از نظر فعل» (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۸/۲۸).

طرفداران این نظریه به این چند تن محدود نمی گردند بلکه پاره ای دیگر از فقها (وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۵۰۷/۳؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۱۰؛ روحانی، بی تا: ۳۸/۳؛ بهجت، ۱۴۲۶: ۳۶۷/۵؛ خامنه ای، ۱۳۷۸: درس خارج فقه) همگی معتقدند که تسری اتفاقی جنایت عمدی، شبه عمد بوده و جانی در جنایت اولیه محکوم به قصاص و در تسری جنایت، ضامن دیه جنایت می باشد.

#### ۴- بررسی ادله و مستندات

##### ۴-۱- مقتضای قاعده اولیه

به نظر می رسد پیش از ورود به ادله و مستندات طرفین، تأسیس قاعده و اصل اولیه در مقام، خالی از وجه نباشد. فایده تأسیس چنین قاعده ای آن است که در فرض نا کافی بودن ادله و نارسا بودن مدلول آن، مرجع تعیین حکم قرار خواهد گرفت.

در مقام ارائه قاعده و اصل اولیه باید گفت: جنایت به اعتبار قصد و عدم قصد انجام آن و نیز فعل جانی به جهت ساری بودن نوع آن فعل و عدم ساری بودن به چهار قسم، تقسیم می شود:

قسم اول: جانی قصد سرایت داشته و فعل نوعاً سرایت کننده باشد.

قسم دوم: جانی قصد سرایت داشته ولی فعل نوعاً سرایت کننده نباشد.

قسم سوم: جانی قصد سرایت نداشته لکن فعل نوعاً سرایت کننده باشد.

قسم چهارم: جانی قصد سرایت نداشته و فعل نیز نوعاً سرایت کننده نباشد ولی در خصوص مورد، به صورت اتفاقی، منتهی به جنایت شده است.

آنجا که قصد سرایت جنایت وجود دارد، چگونگی فعل و ابزار بکار رفته مهم نبوده و در هر دو صورت - فعل غالباً سرایت کننده باشد یا نباشد- جنایت وارده عمدی خواهد بود. در جایی که فعل و ابزار مورد استفاده توسط جانی غالباً موجب سریان جنایت بر مجنی علیه می گردد؛ همچنین حتی اگر قصد سرایت وجود نداشته باشد از صور جنایت عمدی شمرده می شود. اما در قسم اخیر، که نه قصد سریان جنایت وجود داشته و نه فعل و ابزار بکار رفته غالباً موجب سرایت می شود، عمدی دانستن این جنایت فاقد وجاهت است. به عبارت دیگر، برای حکم به تعمد هر جنایتی، یکی از این دو شرط کافی است: ۱- قصد ایراد جنایت، ۲- انجام فعلی که غالباً منتهی به جنایت می شود.

همسو با برداشت نگارندگان، شهید ثانی در مسالک می نویسد: «تطبیق این اطلاق بر قاعده عمد سابق خالی از اشکال نیست» (عاملی، ۱۴۱۳: ۷۵/۱۵).

برآیند این سخنان آن است که در مواردی که مرتکب نه قصد سرایت جنایت را دارد و نه رفتار وی غالباً سرایت کننده باشد، سخن از جنایت عمدی فاقد وجاهت است؛ لذا مقتضای قاعده و اصل اولیه آن است که شرایط تحقق جنایت عمدی، منتفی بوده و جنایت دوم شبه عمد است و ضمان جانی، از نوع پرداخت دیه خواهد بود.



## ۴-۲- مفاد ادله مشهور

### ۴-۲-۱- اجماع و نقد آن

یکی از دلایلی که قابلیت تمسک به آن در مسأله وجود دارد، اجماع است. اگرچه هیچ فقیهی بجز برخی از معاصرین، به صراحت در این مسأله ادعای اجماع ننموده اند، لکن بررسی کلام فقیهان نشان می دهد ادعای چنین امری خالی از وجه نیست.

صاحب جواهر ذیل مختار خود مبنی بر تعمیم جنایت ناشی از سرایت می نویسد: «سرایت ناشی از جنایت عمدی موجب قصاص است در صورت تساوی (جانی و مجنی علیه) بدون هیچ اختلاف نظری که در این قول بیابم بلکه ظاهراً بر این قول اتفاق نظر وجود دارد» (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲) فاضل هندی نیز این ادعا را تأیید نموده است (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲۲/۱۱).

به همین دلیل است که برخی از فقه پژوهان معاصر، اجماع را به عنوان یکی از مستندات قائلین عمدی بودن تسری جنایت عمدی به شمار آورده و اینچنین می - نگارند: «مشهور بر این عقیده است که (سرایت جنایت به نفس) موجب قصاص است، بلکه در این مورد ادعای اجماع وجود دارد» (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۰/۲).

**نقد و بررسی:** از آنجا که ادعای اجماع توسط هیچ یک از فقهای متقدم و متأخر مطرح نشده است، طرح این ادعا به عنوان یکی از مستندات قول به تعمیم جرح عمدی، بلا اشکال نخواهد بود. صاحب جواهر در این مسأله تنها ادعای عدم الخلاف می کند. واضح و مبرهن است که اجماع اصولی چیزی است و عدم الخلاف چیز دیگری. ضمن آن که ادعای اجماع توسط دیگران در حالی که امکان دسترسی به همه کتب و اقوال همه فقهای پیشین میسر نمی باشد و حتی برخی از فقهای متقدم، متعرض مسأله نشده و نظری در این رابطه بیان ننموده اند، مسموع نمی باشد. به علاوه این که، تصریح برخی از فقهای معاصر بر وجود اختلاف در این مسأله، استدلال به اجماع را موهن می نماید.

با فرض تسامح در اشکالات صغروی فوق، مدرکی بودن و یا حداقل محتمل المدرکی بودن این اجماع که به واسطه وجود روایت و مستندات دیگر قابل انکار نیست، کبرای استدلال به اجماع را مخدوش ساخته و کاشفیت از رأی معصوم بودن را با تردید جدی همراه می سازد.

## ۲-۲-۴- ادله اعتباری (استنباطی) و نقد آن

**تقریر اول:** از دیگر مستندات رأی مشهور این است که تسری جنایت عمدی، مورد ضمان است هرچند مقصود جانی نباشد، پس هنگامی که جنایت سرایت کند و مرگ بر آن مترتب شود، قصاص ثابت است (خوئی، ۱۴۲۲: ۷/۴۲). در توضیح کلام فوق گفته شده است: «میزان صدق عنوان، عدوانی بودن فعل است و هر فعلی که عدوانی باشد تمام نتایج و آثار آن نیز بر عهده عدو است. جراحت نیز فعلی عدوانی و بی جهت بوده و فعل عدوانی هر مقدار که نتیجه -آثار- به دنبال داشته باشد، بر عهده انسان متجاوز محسوب می شود» (سبحانی، ۱۳۹۰: درس خارج فقه).

صاحب جواهر در این رابطه می نویسد: «سرایتی که باعث خروج جان شده از آثار جراحت است و جراحت نیز از طرف جانی مضمون است هم ابتدائاً و هم سرایتاً» (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷/۴۲).

در ردّ این تقریر گفته شده است: «جنایت به مقدار مقصود بر عهده جانی است و اما مقداری که مقصود جانی نبوده و اتفاقاً بر جنایت مقصوده مترتب شده است، عمدی نیست. بنابراین قتل شبیه عمد خواهد بود ... قتل شبیه عمد عبارت است از این که جانی قصد فعلی را بکند که غالباً کشنده و قصد قتل هم نداشته باشد و به حسب اتفاق، مرگ بر آن مترتب شود» (خوئی، ۱۴۲۲: ۷/۴۲).

آیت الله سبحانی نیز در ردّ تقریر خود بر استدلال مشهور چنین می آورد: «این مبنا صحیح نیست؛ زیرا هر فعل عدوانی مایه قصاص نیست بلکه باید قتل مستند به جارح باشد و استناد به دو صورت است: یا جارح، قاصد است و یا عمل او کشنده است. در

حالی که در ما نحن فیه هر چند عمل جارح عدوانی است، اما هیچ کدام از دو شرط مذکور صدق نمی کند» (سبحانی، ۱۳۹۰: درس خارج فقه).

**تقریر دوم:** شهید ثانی در ضربی که منتهی به بیماری گشته و آن بیماری موجب مرگ شده می گوید: «حکم به تعمیم در این مسأله بدین سبب است که اگرچه عمل غالباً کشنده نیست و قصد کشتن هم وجود ندارد، اما از آنجا که ضرب، منتهی به بیماری ای گشته که باعث مرگ مضروب می شود، این دو عامل (ضرب به ضمیمه بیماری) به منزله سبب واحد غالباً کشنده، تلقی می گردند هر چند ضرب به تنهایی از عوامل کشنده نباشد. این مسأله نیز از مصادیق سرایت است؛ زیرا بیماری، معلول جرح است و مرگ، از بیماری ناشی شده است. پس این مسأله، در معنای سرایت است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۰/۱۵).

شهید ثانی در مقام بیان این مطلب است که ضرب منتهی به بیماری شده و بیماری، منجر به مرگ گشته است، لذا این دو به صورت، یک سبب تلقی می گردند. از منظر عرف، این گونه نیست که ضرب، شخص را نکشته بلکه بیماری او را کشته باشد. پس در نگاه عرفی و شاید هم نظر دقیق این گونه است که ضرب و بیماری مجموعاً در حکم سبب واحد، باعث مرگ گشته اند. در این صورت بدیهی است که این دو عامل مجموعاً از افعال غالباً کشنده می باشد و ذیل صورت سوم - بدون قصد قتل و فعل غالباً کشنده - قرار خواهد گرفت.

**نقد و بررسی:** اشکالی که در بادی امر بر استدلال شهید وارد می شود این است که فرض دو سبب به عنوان یک سبب، امری غیر عرفی و غیر دقیق است. ظاهر روایات نیز چنین نیست؛ زیرا اگر شخص بداند که عمل او موجب مرگ است، می گوئیم قصد قتل کرده و یا علم او در حکم قصد است و وجود واسطه، مانع از صدق عمد نیست. اما اگر نمی داند که ضربات او منتهی به مرضی کشنده خواهد شد چگونه و با کدام فهم عرفی می توان ضربات و مرض را یک سبب فرض نمود؟

شهید ثانی در ادامه بیان استدلال خود بر آن اشکال نموده و می گوید: «این حکم خالی از اشکال نیست؛ زیرا چنان چه گذشت، آن چه در عمد شرط است یکی از دو چیز است: یا قصد قتل، و یا انجام کاری که غالباً کشنده باشد و حال آن که در اینجا مفروض، خلاف آن است؛ چون قتل از زدن و مرضی که به دنبال آن آمده، به وجود آمده است و مرض عملی نیست که ضارب انجام داده باشد، هرچند عمل وی سبب آن بوده است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۰/۱۵).

به بیان دیگر، آن چه جانی انجام داده است، عادتاً موجب مرگ نمی شود و مرضی که موجب مرگ شده است، فعل جانی نیست. در واقع این اشکال متوقّف بر اشکال اول می باشد؛ یعنی خدشه در وحدت سبب و این که در این مثال، یک سبب نیست بلکه دو سبب متوالی است. سپس اشکال دوم وارد می شود که آن چه موجب قتل است، فعل جانی نیست و آن چه از جانی صادر شده است موجب مرگ نگشته است (خامنه ای، ۱۳۷۸: درس خارج فقه).

**تقریر سوم:** به عقیده صاحب جواهر، از دیدگاه عرفی قصد در صدق قتل مدخلیت و تأثیری ندارد (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۴/۴۲). ایشان برآنند که اگرچه جانی در مسأله سرایت، قصد قتل ندارد لکن میزان برای صدق قتل عمد، صدق عرفی قتل است. آنجا که از منظر عرف، قتل عمد صدق کند برای تحقّق عمد کافی است و در این موارد، صدق عرفی وجود دارد. وی در مورد ضربی که منتهی به بیماری گشته و موجب مرگ می گردد، می گوید: «شاید وجه آن همان باشد که ما بیان نمودیم. یعنی همه این موارد عمد محسوب می گردند به دلیل صدق عرفی، بدون شرط دانستن قصد قتل و بدون اعتبار غالباً کشنده بودن فعل؛ زیرا این کار (فعل)، عمد و قصد کشتن محسوب می گردد» (همان، ۲۴/۴۲).

به عبارت دیگر، ایشان مبنای مشهور علما را که در قتل عمد باید یا قصد قتل وجود داشته باشد و یا فعل غالباً کشنده باشد، نپذیرفته اند؛ زیرا معتقدند آن چه در

روایات به آن تصریح گشته عنوان «تعمد الی القتل» نیست بلکه عنوان «قتل العمد» است. فارق میان این دو عنوان آن است که در تعمد الی القتل، قصد شرط است و هر کجا که قصد وجود نداشته باشد قتل عمد محسوب نمی گردد لکن در قتل العمد، وجود و عدم قصد مدخلیتی نداشته و حکم، دائر مدار نظر عرف خواهد بود.

بر اساس همین مبنا ایشان در رابطه با قتل بدون قصد و بدون ابزار کشنده چنین می آورد: «دلیل عمد و اصلی در تنزیل اطلاق روایات بر این صورت، شهرت محققه و اجماع است و اگر اینها نبود، قول موجه از نظر ما قصاص قاتل بود، به دلیل صدق قتل عمدی» (همان، ۱۷/۴۲).

در واقع، صاحب جواهر بر روایاتی که مؤید قتل شبه عمد می باشد، خدشه نموده و معتقد است که این روایات در برابر روایات مخالف، مقاومت نمی کنند لکن با تکیه بر اجماع و مشهور که جابر ضعف روایات است سرانجام در آن موارد حکم به شبه عمد نمودند.

وی معتقد است «تسرّی جنایت اتفاقی از همان موارد - بدون قصد قتل، با ابزار نادراً کشنده - است اما با یک تفاوت که همان وجود واسطه - بیماری - است. لذا این صورت، از اجماع و شهرتی که مستند قتل بدون قصد با ابزار نادراً کشنده بوده، خارج و محکوم به عمد است؛ زیرا ضعف آن روایات نسبت به این مورد (بیماری که از ضرب به وجود آمده) جبران نشده و ظاهراً در ارتباط با سرایت کردن جراحت غیر کشنده به آن روایت عمل نمی کنند و در عمدی تلقی شدن این مسأله اتفاق نظر وجود دارد» (همان، ۲۴/۴۲).

**نقد و بررسی:** نگارندگان هرچند فی الجمله مبنای قصد عرفی برای تحقق جنایت عمدی و به طور خاص قتل عمد را مبنای صحیحی می پندارند اما نظر ارائه شده از سوی صاحب جواهر و مشهور فقها را به طور مطلق نمی پذیرند و بر این باورند که عرف، مرجع رسیدگی به تعمد در جنایت و یا اتفاق است. به عبارت دیگر، صدق عرفی قتل و یا جنایت عمدی به رغم صحت، نتیجه منظور صاحب جواهر را افاده نمی

کند، بدین سان که ملتزم گردیم عرف در همه موارد مسأله سرایت، حکم به تعمید سرایت کرده و جانی را مستحقّ قصاص می پندارد. چه بسا در مواردی از سرایت، مرجع رسیدگی که همان عرف است، حکم به تعمید جنایت داده و جانی را مستحقّ قصاص بیندارد، در حالی که در موارد بسیار دیگری، حکم به غیر عمدی بودن جنایت ناشی از سرایت داده و جانی را از قصاص تبرئه و محکوم به پرداخت دیه نماید.

### ۳-۲-۴- روایت

از دیگر دلایل مورد استناد مشهور فقها برای حکم تعمید سرایت جنایت اتفاقی، روایت صحیحه عبدالرحمن از امام صادق(ع) است. در این روایت آمده است: دو عبد یا دو جوان در رحبه (محلّه ای از هاشمیه الکوفه) با هم داعوا کردند؛ یکی از آنها دیگری را گاز گرفت. آن که گاز گرفته شده بود به سراغ سنگی رفته و با سنگ به سر او که گاز گرفته، زد و سر او را شکافت. مضروب به خود لرزید و مُرد. یحیی بن سعید حکم به قصاص کرد. بر محمد بن ابی لیلی و عبدالله ابن شبرمه (از قضات معروف کوفه) قضیه گران آمد و گفتند این خطا است. عیسی بن علی از مال خود دیه او را داد. حضرت فرمود: کسانی که نزد ما هستند با مشت هم قصاص را واجب می نمایند. خطا این است که انسان قصد یک موردی را بنماید و به چیز دیگری بزند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۵/۲۹).

بعید نیست که موضوع روایت، همان مسأله سرایت باشد؛ زیرا تعبیر «فکَزَّ و مات» یعنی مرض کزاز گرفت و از بیماری کزاز از پای درآمد. وقتی میکروب کزاز وارد

۱- متن روایت چنین است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ صَفْوَانَ وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يُخَالِفُ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَضَايَكُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَاتِ شَيْئاً مِمَّا اخْتَلَفُوا فِيهِ قُلْتُ اقْتَتَلَ غُلَامَانِ فِي الرَّحْبَةِ فَعَضَّ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَعَمَدَ الْمَعْضُوضُ إِلَى حَجَرٍ فَضْرَبَ بِهِ رَأْسَ صَاحِبِهِ الَّذِي عَضَّهُ فَشَجَّهُ فَكُرَّ فَمَاتَ فَرَفِعَ ذَلِكَ إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ فَأَقَادَهُ فَعَظَمَ ذَلِكَ عَلَيَّ ابْنِ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنِ شُبْرَمَةَ وَ كَثُرَ فِيهِ الْكَلَامُ وَ قَالُوا إِنَّمَا هَذَا الْخَطَأُ فَوَدَاهُ عَيْسَى بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَالِهِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا لَيُقْبَدُونَ بِالْوَكْزِهِ وَ إِنَّمَا الْخَطَأُ أَنْ يُرِيدَ الشَّيْءَ فَيَصِيبَ غَيْرَهُ.

بدن شود عضلات منقبض می شود؛ انسان به لرزش می افتد و بعد از مدت کوتاهی می میرد. پس اگر این سنگ میکروب کزاز نداشت احتمالاً این شخص کشته نمی شد. زدن سنگ به گونه ای نبود که بگوئیم قاتل قصد قتل داشته است.

مرحوم مجلسی معتقد است: در تعبیر «انّ من عندنا»، نوعی از تقیّه وجود دارد (اصفهانى، ۱۴۰۴: ۲۴/۲۱) به عبارت دیگر، حضرت نمی خواستند تصریح کنند به این که عقیده ما این است، و در واقع تقیّه کردند.

**نقد و بررسی:** بحث سندی- در مورد علی بن ابراهیم گفته شده است که علی بن ابراهیم از جمله راویانی است که در کتب رجالی به صحیح الحدیث وصف شده اند، و تفاوتی میان ایشان و اصحاب اجماع نیست جز این که در مورد آنها اجماع وجود دارد (سبحانی، ۱۴۲۵: ۱۹۹).

ابن ابی عمیر را از جمله مشایخ الثقات می دانند. فاضل آبی در اینباره می نویسد: «اصحاب شیعه به مرسله های ابن ابی عمیر عمل می کنند؛ زیرا او تنها از معتمدان نقل می کند» (آبی، ۱۴۱۷: ۱/۳۴۴) شهید اول نیز می نویسد: اصحاب، مراسیل ابن ابی عمیر و صفوان را قبول کرده اند؛ زیرا آنها تنها از افراد ثقه نقل می کنند (شهید اول، ۱۴۱۹: ۴۹/۱).

این روایت از دو طریق به صفوان و از یک طریق به ابن ابی عمیر می رسد که هم صفوان و هم ابن ابی عمیر از عبد الرحمان ابن حجاج نقل می کنند. عبد الرحمن بن حجاج، ثقه و از اجلای اصحاب امام صادق(ع) است (خامنه ای، ۱۳۷۸: درس خارج فقه).

بحث دلالتی:- آیت الله خامنه ای در مورد این حدیث چنین گفته اند: «این روایت، حامل هیچ حکمی در این باب نیست هرچند سندش خوب است. ایشان معتقد است: در جوئی که دو دسته از فقها با دو مبنای مخالف بر سر یک مسأله اختلاف دارند امام از عبدالرحمن سؤال می کند که آیا فقها اختلافی دارند و او هم این حادثه را نقل می کند. حضرت در مقام تقریر کلام کسی یا بیان نظر خود نیستند. نه از

حضرت سؤال شده و نه مسأله مورد ابتلای عبدالرحمان بن حجاج بوده است...؛ مراد از جمله «انّ من عندنا»، فقهای مدینه می باشد. حضرت، فقهای مدینه را به خودشان نسبت می دهند همچنان که قضات کوفه را به عبدالرحمان ابن حجاج نسبت دادند، در حالی که عبد الرحمان تابع آن قضات نبود. «قضاتکم» یعنی قضاتی که در شهر شما هستند و «من عندنا» یعنی کسانی که با ما هستند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۸: درس خارج فقه).

نگارندگان بر این باورند که مراد امام صادق(ع) از جمله «انّ من عندنا»، فقهای شیعی بوده؛ لذا خدشه ارائه شده از سوی معظمّ له به نظر وارد نبوده و حقّ همان است که مرحوم مجلسی فرموده است. گرچه بنا بر احتمالات دیگر، دلالت این روایت نسبت به مسأله سرایت مخدوش است؛ زیرا اولاً- فرض داشتن قصد قتل بعید نیست؛ زیرا عبارت عبدالرحمان با «اقتتل» شروع می شود و این برداشت که آنها با قصد قتل با یکدیگر مقاتله می نمودند دور از ذهن نمی نماید؛ ثانیاً- فرض غالباً سرایت کننده بودن در عمل موجود در روایت نیز استبعادی ندارد؛ زیرا زدن با سنگ آلوده بر سر به گونه ای که سر شکافته شود و آلودگی سنگ با جرح و شکاف سر تلاقی نماند، می تواند غالباً سرایت کننده تصوّر شود؛ ثالثاً- «کزّ» به معنای «بر خود لرزید» است و این کلمه در روایت نیز به همین معناست، و مسلم نیست که به معنای بیماری کزاز باشد. بنابراین شمول حدیث بر مسأله سرایت اتفاقی، متقین نیست.

### ۳-۴- دلیل قول مختار

علاوه بر قاعده اولیه در باب، معتبره ذریح نیز بر مختار نویسندگان دلالت دارد. در این روایت، از چگونگی ضمان جانیانی که با سرایت جنایتشان موجب مرگ شخصی شده بودند، سؤال می شود. متن روایت چنین است: «از امام صادق(ع) پرسیدم که دو نفر، شخصی را زخمی کردند، یکی از آن دو جنایتی از نوع موضحه و دیگری جنایت دامیه بر شخص وارد ساختند. مرد مجروح از این دو جنایت می میرد [حکم آن



چیست؟]، امام می فرمایند: بر عهده هر کدام از این دو نیمی از یک دیه کامل است که باید از اموالشان بپردازند»<sup>۱</sup> (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸۰/۲۹).

### ۱-۳-۴- نقد و بررسی

بحث سنّی: در مورد سند این روایت گفته شده است که طریق شیخ به حسن بن محبوب، طریق صحیحی است و صالح بن رزین گرچه توثیق نشده، لیکن چون راوی از او حسن بن محبوب است که از اصحاب اجماع می باشد، لذا سند به جهت او مخدوش نمی شود و ذریح هم ثقه است.

شهید اول نیز می نویسد: آن چه از حسن ابن محبوب نقل شود، صحیح است (شهید اول، ۱۴۱۴: ۴۱/۲). آیت الله خوئی نیز اگرچه اصحاب اجماع را قبول نکرده اند ولی در خصوص این روایت آورده اند: روایت بنا بر أظهر، معتبر است (خوئی، ۱۴۲۲: ۸/۴۲). بنابراین به نظر بسیاری از اعلام، سند حدیث تمام است.

بحث دلّالی: در مورد دلالت مسأله باید گفت که زخم موضعه<sup>۲</sup> و به طریق اولی زخم دامیه<sup>۳</sup> موجب مرگ نمی شود و در عین حال، چون اتفاقاً منجر به مرگ شده است، امام (ع) حکم به دیه داده اند. بنابراین، طبق این روایت در سرایت اتّفاقی، قصاص ثابت نیست و قتل شبه عمد محسوب می شود. لذا جانی یا جانیان محکوم به پرداخت دیه می شوند.

---

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَسْنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلٍ شَجَّ رَجُلًا مُوَضِّحَةً - وَ شَجَّهَ آخِرُ دَامِيَةٍ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَمَاتَ الرَّجُلُ - قَالَ عَلَيْهِمَا الدِّيَةُ فِي أَمْوَالِهِمَا نِصْفَيْنِ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ يَسْنَادَهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.

۲- موضعه، زخمی است که به استخوان می رسد.

۳- دامیه، آن است که پوست را می شکافد ولی به گوشت نمی رسد و یا اگر به گوشت می رسد نفوذ نمی نماید.

آیت‌الله خوئی ذیل این حدیث چنین می‌نگارد: «این روایت دلالت دارد بر این که اگر مرگ بر جنایت اتفاقاً مترتب شود، جانی قصاص نمی‌شود و تنها پرداخت دیه بر او واجب است» (خوئی، ۱۴۲۲: ۸/۴۲).

نگارندگان در نهایت در مسأله سرایت، شبه عمد بودن جنایت ناشی از سرایت را با وجود دو شرط صحیح می‌انگارند. به دیگر سخن، سرایت جنایت عمدی هنگامی عمد تلقی خواهد شد که جانی به قصد سرایت، جنایت عمدی اولیه را وارد ساخته باشد و یا فعل او غالباً سرایت‌کننده بوده باشد. در غیر این دو صورت، سرایت جنایت، غیر عمد بوده و جانی ملزم به پرداخت دیه می‌گردد. برای اثبات نظریه فوق، علاوه بر ادله نقضی که استاد های مشهور فقها را با چالشی جدی روبرو کرده است و ظهور معتبره ذریح از امام صادق(ع)، از قاعده اولیه ناظر بر این باب نیز بهره جسته اند. ضمن این که نویسندگان بر این باورند که فهم عرف نیز منطبق با همین ضابطه است. یعنی همان گونه که عرف در اصل جنایت، آنجا که نه قصد جنایت وجود دارد و نه فعل غالباً کشنده است، حکم به غیر عمد می‌نماید، سرایت جنایت عمدی را نیز مشروط به دو شرط غیر عمد بشمار می‌آورد؛ لذا روایات باب نیز تأسیس شرعی نیست و موافق با فهم و ارتکاز عقلایی است.

### ۲-۳-۴- بررسی حقوقی

مقنن در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نظر مشهور فقیهان را که قائل به عمدی انگاشتن سرایت است، پذیرفته و نظر تفصیلی مذکور از سوی آیت‌الله خوئی را مبنای خود قرار داده است. ماده ۲۹۳ چنین مقرر می‌دارد: «هرگاه فردی مرتکب جنایت عمدی گردد لکن نتیجه رفتار ارتكابی، بیشتر از مقصود وی واقع شود، چنان چه جنایت واقع شده، مشمول تعریف جنایت عمدی نشود نسبت به جنایت کمتر، عمدی و نسبت به جنایت بیشتر، شبه عمدی محسوب می‌شود، مانند آن که انگشت

کسی را قطع کند و به سبب آن دست وی قطع شود و یا فوت کند؛ که نسبت به قطع انگشت عمدی و نسبت به قطع دست و یا فوت شبه عمدی است».

همچنین در ماده ۲۹۶ همین قانون آمده است: «اگر کسی، عمداً جنایتی را بر عضو فردی وارد سازد و او به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنان چه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایت عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می شود، در غیر این صورت، قتل شبه عمدی است و مرتکب علاوه بر قصاص عضو به پرداخت دیه نفس نیز محکوم می شود».

دقت در مواد پیش گفته روشن می دارد که قانونگذار از نظر مشهور روی تافته و دیدگاه غیر مشهور را برگزیده است. با این توضیح که در این مواد، به صراحت بیان گردید که چنان چه جنایت واقع شده (پس از سرایت) یا قتل حادث گشته، مشمول تعریف جنایت عمدی قرار گیرد جنایت و یا قتل، عمد بوده و جانی یا قاتل به قصاص عضو و یا نفس محکوم می گردد. جنایت عمدی نیز در ماده ۲۹۰ توضیح داده شده است. بر مبنای این ماده هرگاه در جنایت، قصد قتل احراز شود و یا رفتار غالباً کشنده تلقی گردد، جنایت عمدی محسوب می گردد.

هرچند این رویکرد قانونگذار به طور ضمنی از این مواد فهمیده می شود، اما نظر آشکار مقنن در این مسأله را می توان در ماده ۵۴۰ قانون مجازات دریافت که در آن به روشنی به مسأله سرایت اتفاقی پرداخته شده است. این ماده می گوید: «هرگاه صدمه وارده عمدی باشد و نوعاً کشنده یا موجب قطع عضو یا آسیب بیشتر نباشد لکن اتفاقاً سرایت کند، علاوه بر حق قصاص یا دیه نسبت به جنایت عمدی کمتر، حسب مورد، دیه جنایت بیشتر نیز باید پرداخت شود. مانند این که شخصی عمداً انگشت دیگری را قطع کند و اتفاقاً این قطع سرایت کند و موجب فوت مجنی علیه یا قطع دست او گردد، علاوه بر حق قصاص یا دیه انگشت، حسب مورد دیه نفس یا دیه دست مجنی - علیه نیز باید پرداخت شود».

## نتیجه گیری

مسأله سرایت از جمله مسائل مهم و بحث برانگیزی است که در بحث جنایات مطرح می شود. سرایت جنایت به معنای گسترش و نفوذ جنایت اولیه است که در جنایات عمدی و غیر عمدی مطرح می گردد. آن چه در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته، سرایت جنایت عمدی است. هنگامی که سرایت جنایت رخ می دهد، دو جنایت وجود خواهد داشت که یکی از آنها مقصود جانی بوده و حکم جنایت عمدی بر آن بار خواهد شد. مسأله اصلی در ارتباط با بحث تسری جنایت، تعیین نوع جنایت دوم است. باید توجه داشت که آنجا که جنایت اول با قصد سرایت صورت پذیرفته و یا فعل جانی نوعاً ساری بوده باشد، نزاع و اختلافی وجود ندارد؛ به این معنا که وجود احد الملائکین، به نحو شرط استقلالی برای حکم به تعمید جنایت دوم کافی است. اما آنجا که نه قصد سرایت وجود دارد و نه فعل نوعاً ساری باشد، مشهور فقها قائل به تعمید جنایت اند. در حالی که غیر مشهور بر شبه عمد بودن آن پای می فشارند. نگارندگان با بازخوانی ادله و مستندات ملزم به غیر عمد بودن جنایت دوم گردیده اند. بدین صورت که نظر به اشکالاتی که بر ادله مشهور وارد است، حتی در صورت تخصیص روایت ارائه شده توسط غیر مشهور، قاعده اولیه و عمومات و اصول فقهی ناظر بر باب قصاص و جنایت عمدی، ناظر به غیر عمد بودن جنایت دوم می باشد.

## منابع

- آبی (فاضل آبی)، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷ق)، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، ج ۱، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- احسایی، محمد بن علی ابن ابی جمهور (۱۴۱۰ق)، الأقطاب الفقیهیه علی مذهب الإمامیه، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- اردبیلی (محقق)، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، ج ۱۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

١٥٧ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ١٠ - شماره ١٩ - پاییز و زمستان ٩٧

- اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن (١٤١٦ق)، **كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام**، ج ١١، قم: مؤسسه النشر الاسلامی .

اصفهانی (مجلسی دوم)، محمدباقر (بی تا)، **حدود و قصاص و دیات**، تهران: مؤسسه نشر آثار اسلامی.

- همو (١٤٠٤ق)، **مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، ج ٢٤، ج ٢، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

- بغدادی (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان (١٤١٣ق)، **المقنعه**، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

- بهجت، محمدتقی، (١٤٢٦ق)، **جامع المسائل**، ج ٥، ج ٢، قم: دفتر معظم له.

- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (١٤١٣ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام**، ج ١٥، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.

- حرّ عاملی، محمد بن حسن (١٤٠٩ق)، **وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة**، ج ٢٩، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- حسینی روحانی، سید صادق (بی تا)، **منهاج الصالحين**، ج ٣، بی جا، بی نا.

- حسینی شیرازی، سید صادق (١٤٢٥ق)، **التعليقات على شرائع الإسلام**، ج ٢، ج ٦، قم: استقلال.

- حلبی، ابو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین (١٤٠٣ق)، **الكافي في الفقه**، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین (ع).

- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (١٤١٣ق)، **قواعد الأحكام في معرفه الحلال و الحرام**، ج ٣، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- حلّی (محقّق)، جعفر بن حسن (١٤٠٨ق)، **شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام**، ج ٤، ج ٢، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- حلّی، یحیی بن سعید (١٤٠٥ق)، **الجامع للشرائع**، قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه.

- حلّی (ابن ادريس)، محمد بن منصور بن احمد (١٤١٠ق)، **السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى**، ج ٣، ج ٢، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- حلّی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف (١٣٧٨ق)، **إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- حلی، شمس الدین محمد بن شجاع القطان (۱۴۲۴ق)، معالم الدین فی فقه آل یاسین، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- خامنه ای، سید علی (۱۳۷ش)، درس خارج، کتاب القصاص، آدرس: <http://www.leader.ir/tree/index.php>
- خدا پرستی، فرج الله (۱۳۷۶ش)، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی، شیراز: دانشنامه فارسی.
- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، تحریر الوسیله، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- خوئی، سید ابو القاسم (۱۴۲۲ق)، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۵ش)، لغت نامه خدا، تهران: سیروس.
- سبحانی، جعفر (۱۳۹۰ش)، درس خارج، مدرسه فقاہت، کتاب القصاص، آدرس: <http://www.eshia.ir/feqh/archive>
- همو (۱۴۲۵ق)، کلیات فی علم الرجال، ج ۶، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- سبزواری، سید عبدالأعلی (۱۴۱۳ق)، مہذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۲۸، ج ۴، قم: مؤسسه المنار.
- عاملی (شہید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق)، اللّمعہ الدمشقیہ فی فقه الإمامیہ، بیروت: دار التراث-الدار الإسلامیہ.
- همو (۱۴۱۹ق)، ذکر الشیعہ فی أحكام الشریعہ، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- همو (۱۴۱۴ق)، غایہ المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، ج ۷، ج ۲، قم: ہجرت.
- قیاسی، جلال الدین؛ میرزایی مقدم، مرتضی (۱۳۹۴ش)، قتل ناشی از سرایت: بررسی فقہی حقوقی، پژوهش های فقہی، ۱/۱۱، ۱۱۵-۱۴۴.
- کیدری، قطب الدین محمد بن حسین (۱۴۱۶ق)، إصباح الشیعہ بمصباح الشریعہ، قم: مؤسسه امام صادق علیہ السلام.
- مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۱۰ق)، کتاب القصاص للفقہاء و الخواص، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مطہری، احمد، (۱۳۷۵ش)، احکام قضایی: مستند ابواب قضا، قصاص، حدود و دیات تحریر الوسیله، ج ۲، قم: ہشم نوری.

۱۵۹ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۰ - شماره ۱۹ - پاییز و زمستان ۹۷

- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۴۲،  
چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ق)، **منهاج الصالحین**، ج ۳، چ ۵، قم: مدرسه امام باقر(ع).

- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۸ش)، **فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم  
السلام**، چ ۲، قم: مؤسسه دائر المعارف فقه اسلامی.

